

مقاله: ابله پیروز

نویسنده: دکتر ویدا احمدی (دانا کامران)

داستان ها ، نمایشنامه ها ، اپراها ، فیلم ها و انیمیشن های متعددی در عرصه ادبیات و هنر نوشته و ساخته شده اند (حتی در ادبیان نیز چنین قهرمانانی هستند که چه بسا الهام بخش ادبیات و هنرند) که در آنها قهرمان شخصی است ساده دل ، با صداقت و البته شجاع و صریح که از مال و منال دنیا نیز بهره چندانی ندارد و حتی در برخی موارد فقیر است اما همیشه پیروز است. در مقابل این قهرمان ، افرادی هستند که خود را بسیار زرنگ می پندارند و معمولاً داشته های مادی قابل توجهی هم دارند اما همیشه در پایان ماجرا شکست می خورند و نابود می شوند و نکته مهم در این میان همین نتیجه شگفت آور است که من را بر آن داشت تا به این موضوع و ژرفکاوی چرایی چنین رخدادی بپردازم. مثال های متعددی در عرصه دین ، ادبیات و هنر هست که طرح آنها مسأله را روشن تر می کند. اما پیش از آن باید تعریف دو واژه کلیدی در این حوزه مشخص تر بیان شود و آن دو اینها هستند:

بلاهت : امروزه کلمه ابله بار معنایی منفی دارد تا بدانجا که گاه کاربرد آن حتی توهین ، تلقی می شود، در حالی که در زمانهای دور مثلاً در زمان مولوی این کلمه معنایی دو وجهی داشته و کاربردی مثبت نیز داشته است و حتی در ازمنه دورتر از آن یعنی در زمان پیامبر اسلام حضرت محمد معنای ابله معنایی ستایش آمیز و پسندیده بوده است ، به طوری که حضرت، بلاهت را در زمره ویژگی های بهشتیان برشمرده و آنان را ابله نامیده است. با نگاهی به کتابهای لغت ، معنای سلیم القلب و سلیم النفس را در میان معانی متعدد واژه ابله می توان دید و اتفاقاً درست همین معنا مطمح نظر بزرگان دین و ادب بوده است. ابله‌ی که پیامبر وی را می ستاید و مولوی نیز در پیروی از او در مثنوی در ستایش چنین شخصی شعر می سراید، دارای همین فضیلت بسیار مهم و البته کمیاب است به همین خاطر ، خاص و اهل بهشت می شود.

دارایی: معمولاً تلقی افراد از معنای این کلمه صرفاً پول و مادیات است در حالی که آنچه که دارایی حقیقی قهرمان ابله ولی پیروز این قبیل داستان ها و ... با چنین موضوعیتی است فراتر از مادیات است که البته می تواند برای او مادیات نیز ایجاد کند و آن ایمانی است معجزه گر و اندیشه ای است توانمند و قدرت های کیمیاگرانه وجودی است که منجر به خلاقیت و تبدیل تهدید به فرصت برای پیروز شدن می شود.

با ارائه تعاریف روشن تر از این هردو واژه در چنین ماجراهایی ، اکنون می توانیم دریافت بهتری از چگونگی رخداد پیروزی ابله در پایان ماجرا داشته باشیم.

من بر این باورم که عقل ابلهانه وجود دارد ، خصوصاً در مواردی از این دست اما این عقل ، نه از سنخ عقلانیت به اصطلاح افراد زرنگ که همان ضد قهرمانان در این گونه ماجراهایی، بلکه از نوع اندیشه ای است که متصل به منبع الوهی و ماورا جهان مادی است و همین دارایی مهم است که داشته های دشمنان ابله قهرمان را ناکارآمد می کند و آنان را شکست خورده و او را بدل به ابله پیروز می کند. اما در اینجا باید منظور خودم را از صفت ابله قدری روشن تر بیان کنم. متصف کردن چنین قهرمانی به بلاهت از سوی دشمنان وی است در حالی که به واقع این طور نیست . از نگاه دشمنان این قهرمان ، او به این دو دلیل ، ابله است :

1- چون از متاع دنیا بی بهره است و آنها به این خاطر عاقلند که از مال دنیا مثلاً حظی برده اند. در واقع معیار این کوتاه بینان برای عقلانیت و بلاهت ، مال دنیاست و نه دارایی ها و استعداد های ارزشی همانند قدرتهای وجودی والا و توان خلاقیت در موقعیت هایی که منجر به شکست این ضدقهرمانان ظاهراً عاقل و زرنگ اما به واقع نادان می شود و درست همین بزرگترین خطای ایشان است.

2- دیگر پایبندی بسیار ابله به فضیلت ها از جمله ایمان و صداقت و پاکدامنی و ... است که موجب می شود او را این گونه ساده لوح بنامند.

مثال هایی را که برای این مبحث برگزیدم عبارتند از :

1-سوره مبارکه تبت و ماجرای خصومت ابولهب و زنش با پیامبر اسلام

2- آیه 61 سوره مبارکه توبه که به آیه اذن یا گوش مشهور است.

3- حکایتی از دفتر ششم مثنوی مولوی : (آواز دادن هاتف مر طالب گنج را و اعلام کردن از حقیقت اسرار آن)

4-داستان علاالدین و چراغ جادو

در مورد اول طبق نص قرآن و داده های تاریخی ابولهب و زن او افرادی غنی و ثروتمند بودند که البته به مال و منال خود نیز بسیار می نازیدند اینان در واقع همان ضد قهرمانان ماجرا هستند. اما از سویی دیگر قهرمان ماجرا یعنی حضرت محمد ظاهراً فقیر است اما دارایی کیمیاگرانه او ایمانی قدرتمند و وجودی ساخته شده است که توانسته است توانایی های بالقوه اش

را در پرتو همین ایمان به خداوند و تلاش و ریاضت کشی و تفکر در خلال سالیان متمادی به منصفه ظهور بنشانند و آنها را متجلی کند. درست همین جاست که داشته ابولهب توان مقابله با حضرت محمد و دارایی های کیمیاگرانه و خلاقانه او را

ندارد و در قرآن نیز تصریح می شود که: **ما اغنی عنه ماله و ما کسب به** همین خاطر پایان ماجرای جنگ میان پیامبر کیمیاگر و این دشمنان به اصطلاح زرنگ و عاقل و مغرور بی ایمان ، شکست بولهب و زن اوست. مثال دیگری از قرآن که گویای همین به ظاهر بلاهت اما در واقع عقل ایمانی و خرد خدایی است آیه 61 سوره توبه است که می فرماید: **ومنهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمه للذین امنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم (برخی از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند او گوش است (یعنی دهن بین و حرف شنو) بگو برای شما دهن بین خوبی است که بخدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و برای افراد با ایمان شما مایه رحمت است و کسانی که پیامبر را آزار دهند پرایشان عذابی دردناک خواهد بود)** در واقع پایبندی حضرت محمد به فضایل است که موجب می شود نادانان به اصطلاح زرنگ او را اذن یا همان ساده لوح و دهن بین بنامند و حتی به فهم متعالی پیامبر ، اسانه ادب کنند در حالی که این خود ایشانند که در نمی یابند و نادانند.

سومین مثال داستان مشهوری است که در آن باز هم ضد قهرمان جادوگری است بسیار اهل سواد و زرنگ و عاقل و البته ثروتمند که در کتابی که از کتابخانه پادشاهی به دست آورده بود خوانده بود که در غاری در زیر زمین و در سرزمینی دور دست چراغ جادویی هست که هرگاه از آن کسی شود او به هر آنچه اراده کند دست می یابد. اما شرطی در این میانه هست و آن شرط این است که تنها شخصی با صداقت و پاک نهاد می تواند این چراغ را به دست گیرد و نه هر کسی. به بیانی دیگر ایمان و صداقت ویژگی های اساسی دارنده چراغ جادوست. جادوگر به سرزمینی می رود که این شخص آنجاست ، او را می یابد و متوجه می شود که نامش علاالدین است. پس از دروغ های بسیاری که به علاالدین با هدف موجه جلوه دادن خود می گوید ، او را با فریب به همان غاری می برد که چراغ جادو در آن است. اما نکته مهم داستان اینجاست که وقتی علاالدین چراغ را از درون غار برمی دارد و به سمت دهانه غار برمی گردد جادوگر تصمیم می گیرد با مکر ، چراغ را از او بگیرد و آن جوان بی گناه را در غار محبوس کند تا بمیرد ، البته با رخدادهای عجیب داستان ، جادوگر در گرفتن چراغ از علاالدین ناکام می شود و با خواندن ورد ، در غار را می بندد و خوش خیالانه و با خیال باطل از آنجا می رود ، اما علاالدین به وسیله همان چراغی که در واقع مالک اصلی آن است نجات می یابد و پیروز می شود. البته آنچه که در اینجا نوشتم یکی از روایات این داستان بود زیرا داستان مذکور به چندین شکل روایت شده است که البته اساس آن همین جدال میان راستی و درستی و ایمان با دروغ و مکر است که سرانجام ایمان و صداقت پیروز می شوند و دارایی های معنوی علاالدین با عملکرد کیمیاگرانه خود او را صاحب و مالک دارایی های مادی و پول نیز می کنند.

مثال چهارم حکایت مثنوی است.

اندرین بود او که الهام آمدش

کشف شد این مشکلات از ایزدش

کو بگفتند در کمان تیری بنه

کی بگفتند که اندر کش تو زه

او نگفت که کمان را سخت کش

در کمان نه گفت او نه پر کنش

از فضولی تو کمان افراشتی

صنعت قواسی بر داشتی

ترک این سخته کمانی رو بگو

در کمان نه تیر و پریدن مجو

چون بیفتد بر کن آنجا می طلب

زور بگذار و بزاری جو ذهب

آنچ حقست اقراب از حبل الورید

تو فکنده تیر فکرت را بعید

ای کمان و تیرها بر ساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته

هر که دور اندازتر او دورتر
 وز چنین گنجست او مهجورتر
 فلسفی خود را از اندیشه بکشت
 گو بدو کوراست سوی گنج پشت
 گو بدو چندانک افزون می‌دود
 از مراد دل جداتر می‌شود
 جاهدوا فینا بگفت آن شهریار
 جاهدوا عنا نگفت ای بی‌قرار
 همچو کنعان کو ز ننگ نوح رفت
 بر فراز قلّه آن کوه زفت
 هر چه افزون‌تر همی‌جست او خلاص
 سوی که می‌شد جداتر از مناص
 همچو این درویش بهر گنج و کان
 هر صباحی سخت‌تر جستی کمان
 هر کمانی کو گرفتی سخت‌تر
 بود از گنج و نشان بدبخت‌تر
 این مثل اندر زمانه جانی است
 جان نادانان به رنج ارزانی است
 زانک جاهل ننگ دارد ز اوستاد
 لاجرم رفت و دکانی نو گشاد
 آن دکان بالای استاد ای نگار
 گنده و پر کزدمست و پر ز مار
 زود ویران کن دکان و بازگرد
 سوی سبزه و گلبنان و آب‌خورد
 نه چو کنعان کو ز کبر و ناشناخت
 از که عاصم سفینه فوز ساخت
 علم تیراندازیش آمد حجاب
 وان مراد او را بده حاضر به جیب
 ای بسا علم و نکاوات و فطن
 گشته رهرو را چو غول و راهزن
بیشتر اصحاب جنت ابله‌ند
تا ز شر فیلسوفی می‌رهند
 خویش را عریان کن از فضل و فضول
 تا کند رحمت به تو هر دم نزول
 زیرکی ضد شکستست و نیاز
 زیرکی بگذار و با گولی بساز
 زیرکی دان دام برد و طمع و گاز
 تا چه خواهد زیرکی را پاکباز
 زیرکان با صنعتی قانع شده
 ابلهان از صنع در صانع شده
 زانک طفل خرد را مادر نهان
 دست و پا باشد نهاده بر کنار

شخصی که در طلب گنج است ، به جای آنکه به قدرت ایمان و شهود تکیه کند به عقل ظاهری خود و توان تیر اندازیش
 اتکا می‌کند و به بیراهه می‌رود و به جای دستیابی به گنج که نیروی شهود به آن رهنمون بود به راهی دور کشانیده شد،

راهی که عقل و توان مادی و داشته دنیوییش آن را نشانش می داد. و اینجاست که مولوی موضوع بلاهت بهشتیان را درست در همین معنای ایمانی و شهودی آن مطرح می کند و می گوید:

بیشتر اصحاب جنت ابلهاند

تا ز شر فیلسوفی می رهند

خویش را عریان کن از فضل و فضول

تا کند رحمت به تو هر دم نزول

زیرکی ضد شکستست و نیاز

زیرکی بگذار و با گولی بساز

زیرکی دان دام برد و طمع و گاز

تا چه خواهد زیرکی را پاکباز

زیرکان با صنعتی قانع شده

ابلهان از صنع در صانع شده

تقابل میان به تعبیر عطار ، فکرت عقلی و فکرت قلبی در اینجا به خوبی آشکار است. کسی که مغرورانه به داشته مادی خود متکی است از یک سو و از سویی دیگر کسی که با ایمان و فضیلت مداری به قلب خود و خدا توکل می کند. این زیرک ضد قهرمان بی تردید شکست خورده است ، اما ابله پیروز می شود زیرا قدرت ها و دارایی های او از جنبش قدرت برتری است که زیرکان را هرگز تاب و توان مقابله با او را نیست.

نتیجتا جدال میان نهاد پاک و مهربانی که دنیاطلبان مادی گرا او را ابله و ساده لوح می نامند ، جدالی است به درازنای تاریخ اما آنچه مسلم است در این میان سرانجام پیروزی از آن ابله با ایمان و با صداقت است و حافظ به درستی گفته است که:

حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد جانها فدای مردم نیکو نهاد باد